

پی آمدهای رعایت حق و تکلیف

<"xml encoding="UTF-8?">

در مقاله پیشین تحت عنوان آثار و اهداف حق و تکلیف از هدف خلقت و برخی آثار و اهداف آن همانند: تحصیل معرفت و تعالی به حقایق و آرامش روحی و اطمینان درونی و امنیت فردی و اجتماعی سخن به میان آمد. در ادامه مباحث در آغاز ویژگی های اصناف چهارگانه مردم در جامعه اسلامی را، با تکیه بر سخنان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بیان می کند و پس از آن در ادامه به پی آمدهای رعایت حق و تکلیف از جهت فردی و اجتماعی می پردازد و اموری مانند: تعدیل قوای انسانی و اقسام قسط و عدالت اجتماعی و نجات از خواهش های نفسانی و دوری از رذایل اخلاقی و مفسد اجتماعی و اصلاح و آبادانی دنیا و آخرت و آزادی انسان ها از اسارت ها و کمالات معنوی، توضیح می دهد.

اصناف چهارگانه مردم در جامعه اسلامی

آنان که با خدا عهد و پیمان بستند تا تعالیم او را در زندگی فردی و اجتماعی پیاده کنند و خود را مکلف به اجرای تکالیف الهی دانسته اند، همیشه به دنبال زندگی اجتماعی سالم بوده و طالب سلم و صفا و آرامش اند، چنان که صفای باطن مؤمنان، صلح ظاهری با دیگران را به همراه دارد. اما آنان که در میان اجتماع به دنبال ایجاد موج و ظلم و فساد و ناامنی اند تا به نفع شخصی و خیالی خود برسند، هرچند به ظاهر ادعای مسلمانی داشته باشند، ولی طعم اسلام و دین را نچشیده اند. امیر بیان امام علی (ع) در خطبه ای بسیار زیبا مردم را در جامعه اسلامی به چهار صنف تقسیم کرده و علل ناامنی را با این دسته بندی تعیین می کند، هرچند این بیان، ترسیمی از اجتماع مسلمین بعد از رحلت پیامبر (ص) است، ولی در بسیاری از ملل قابل تعمیم است. آن امام بزرگوار که درود خدا بر او باد، درباره گروههای چهارگانه می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ يَعِدُّ فِيهِ الْمُحْسَنُ مَسِيئًا وَ يَزِدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عِتْوًا، لَا تَنْتَفِعَ بَمَا عَلَّمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا وَ النَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ اصْنَافٍ؛ (1) ای مردم همانا ما صبح کردیم در روزگاری که کینه توز و ناسپاس است، روزگاری که نیکوکار، گنهکار به شمار می آید و ظالم بر تعدی خود می افزاید، نه از آنچه بدان علم داریم بهره می گیریم و نه از آن چه نمی دانیم می پرسیم و نه از حادثه مهمی که تا بر ما فرود نیاید می ترسیم. در این زمان مردم چهار دسته اند.»

1. کسانی که در زمین دست به فساد نمی زنند، زیرا روحشان ناتوان و شمشیرشان کند است و از تمکّن مادی بی بهره هستند.

2. آنان که شمشیر کشیده و شرّشان را آشکار نموده اند و لشکر سواره و پیاده را برای کشتار آماده کرده اند. دین را برای تحصیل اموال بی ارزش دنیا تباه نموده برای اینکه یا ریاست گروهی را به عهده گیرند یا برای کسب شهرت بر منبری بالا روند و خطبه بخوانند. چه تجارت بدی که دنیا را بهای جان خود بدانی و با آنچه نزد خداست معاوضه کنی.

3. گروهی با عمل آخرت دنیا را می طلبند و با اعمال دنیوی مقامات اخروی را طلب نمی کنند سعی دارند که خود را فروتن و متواضع جلوه دهند، گامها را کوتاه برمی دارند، دامن خود را جمع می کنند، خود را همانند مؤمنان می آرایند و پوشش الهی را ابزاری برای نفاق و دنیاطلبی خود قرار می دهند.

4. گروهی دیگر با پستی و خواری و نداشتن امکانات از کسب قدرت محروم مانده اند و خویشتن را به زیور قناعت آراسته و لباس زاهدان را پوشیده اند. ایشان هرگز از زاهدان نبوده اند. (2)

این طوایف چهارگانه ای که بیان شد، مردمی نیستند که خواهان امنیت اجتماعی در جامعه باشند، چون در نهاد و نهان خود امنیتی احساس نمی کنند.

آنان که درون خود را پر از آشوب و اضطراب می بینند برایشان چندان خوشایند نیست که دیگران در آرامش باشند، ولی جز آنان گروه اندکی هستند که یاد قیامت چشمانشان را بر همه چیز فرو بسته و ترس قیامت اشکهایشان را جاری ساخته است. این گروه مردم را به سوی خدا دعوت می کنند،... آن قدر نصیحت کردند که خسته شدند... (3) در دین داری و تکلیف مداری نیرومند، افرادی نرمخو و دوراندیش، در عبادت الهی متواضع، در سختیها بردبار، دارای نفسی قانع، شهوتشان در حرام مرده، مردم به خیرشان امیدوار و از اذیت و آزارشان در امان هستند. (4) این گروه در همه اعصار و امصار بسیار اندک و ندارند و قلت ایشان سبب فقدان امنیت اجتماعی و جهانی است و اگر روزی این قلت تبدیل به کثرت گردد و اکثر افراد جامعه دست از خواهشها و تمایلات نفسانی خویش بردارند و خود را با تعالیم و اوامر الهی هماهنگ سازند، به جای تسلیم پذیری در مقابل هواهای نفسانی، خود را مکلف به تکالیف الهی بدانند آن گاه جامعه بشری به حقوق حقّه خود رسیده و صلح و امنیت در میان آنها نهادینه خواهد شد، وگرنه تا زمانی که کبر و غرور و خودخواهی حاکمان غیر دینی به جای تعالیم انسان ساز اسلام حاکم باشد، ناامنی همواره در دنیا حاکم است.

استاد بزرگوار علامه طباطبایی (ره) فرمودند: دین کاری می کند که فرد در همه اعمال فردی و اجتماعی، خود را در مقابل خالق مسؤول بداند و این نوع تفکر در اندیشه فرد غیر دینی وجود ندارد، پس اگر سود قانون یک واحد فرض شود، سود دین بیش از هزارهاست و کسانی که در نابودی دین می کوشند و چشم به قانون می دوزند به کسی می مانند که پای درست خود را با دست خود بریده، پای چوبین به جای آن بگذارند. خلاصه دین بهترین و عالی ترین روشی است که می تواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر مردم را به رعایت قوانین اجتماعی وادار نماید. (5)

1. تعدیل قوای انسانی

انسان موجودی مرکب از جسم و روح یا نفس و بدن و دارای دو جنبه فطری و طبیعی است که هر یک از دو جنبه او قوایی دارد؛ قوای فطری انسان، او را به گرایشهای معنوی سوق می دهد و قوای طبیعی، او را به سمت امور مادی متمایل می سازد، همان گونه که برای انسان عقل نظری است و عقل عملی، کار عقل نظری ادراک است و کار عقل عملی اعمال معقول. در بعد نظر دارای قوای متعددی، چون حس، خیال، وهم و عقل نظری و در بعد عمل دارای نیروی متعددی، مانند غضب، شهوت و عقل عملی است. انسان در نشئه طبیعت ملازم با این قواست و کمال هر قوه در نفس، صورت هم سنخ خود را شکل می دهد و هر کس بر اساس همان هندسه عمل می کند: «قل کلّ یعمل علی شاکلته». (6)

کمال قوه واهمه را شیطننت، قوه غضبیه را سبعت و کمال قوه شهویه را بهیمیت گویند، اگر همه همّت و تلاش

انسان در خوردن و خوابیدن و لذت مادی خلاصه شود، وی جزء بهائم و چهارپایان است و اگر افزون بر این خصایص سعی در اذیت و آزار دیگران هم داشته باشد، در ردیف سباع و درندگان است و اگر با داشتن این خصلت‌های مذموم حيله و مکر و سایر رذائل اخلاقی را نیز به کار گیرد، جزء شیاطین است، اما اگر در پی تلاش، برای تحقق قوه عاقله باشد و آن را در مسیر ادراک حقایق عوالم وجود سیر دهد، انسان است.

کمال وجودی انسان بر سایر موجودات به جهت برخورداری از قوای مختلف است که به مقتضای آن قابلیت پذیرش صورتهای مختلف را داراست، هر یک از قوا وقتی به حد کمال خود رسید، در عالم آخرت به صورت هم سنخ خویش ظاهر می شود، زیرا صورت اخروی تابع ملکات نفسانی است که آدمی در همین دنیا برای خود تحصیل کرده است. اگر انسان در صراط زندگی به واسطه قوه عاقله تعادل سایر قوا را حفظ کرده باشد، در طریق انسانیت است و با همین صورت در آخرت ظاهر می گردد و اگر قوه عقل وی تحت رهبری قوای دیگر قرار گیرد، باطن و صورت حقیقی او تابع همان قوه قرار می گیرد. این مطلبی است که در حکمت متعالیه به اثبات رسیده است.

حکیم متأله ملاصدرا در همین زمینه چنین آورده است:

هر نفس که امروز خود را بدین تمتعات حیوانی و مستلذات جسمانی و طیبیات دنیا که خبیثات آخرت اند عادت داد و متخلق به صفات بهیمی و سبعی شد، در روز قیامت و به روز نشئه آخرت با بهائم و حشرات محشور می گردد، و هر که عقل را مطیع و فرمان بردار و حکم پذیر نفس اماره ساخت و در خدمت قوای بدنی کمر بندگی بر میان جان بست و ملک را خادم شیطان هوا گردانید و جنود ابلیس پرتلبیس را بر سلیمان عقل فرشته نهاد سروری داد، لاجرم مالک دوزخ وی را سرنگون در سجن جحیم اندازد. (7)

امام خمینی (ره) در آثار فلسفی، عرفانی و اخلاقی خود نظیر شرح اسفار ملاصدرا، شرح جنود عقل و جهل، شرح چهل حدیث و برخی آثار دیگر در مقام اثبات موضوع برآمده و چنین آورده اند:

صورت انسانی در عالم آخرت که یوم بروز صور غیبیه و ملکات نفسانیه است، به طور کلی از هشت صورت خارج نیست، پس معلوم می شود که صورت انسانیه یکی از این هشت صورت است و بقیه صورت غیر انسان است. (8)

ایشان معتقد است که مشرکان و ملحدان و همه آنان که در مقابل تعالیم انبیاء ایستاده اند و با آنان مبارزه کرده اند، چون دارای اعمال پلیدی هستند، به صورت انسان محشور نخواهند شد، می فرماید:

مشرک چون قلبش از فطرت الهیه خارج و از نقطه مرکزی کمال، متمایل و از بحبوه نور و جمال منحرف است و به اثبیت خود و دنیا و زخارف آن مصروف است، از این جهت با سیرت و صورت انسانیه محشور نگردد و به صورت یکی از حیوانات منکوس الرأس محشور شود. (9)

در شرح دعای سحر می فرماید:

از اهل نظری شنیدم که می گفت مقتضای تجسم و ظهور ملکات در جهان آخرت، این است که برخی با داشتن صورتهای متعدد محشور شوند و در آن واحد به صورت خوک و موش و سگ و غیره باشند. (10)

امام صادق (ع) می فرماید: «انّ المتکبّرین یجعلون فی صور الدّر» (11) اهل تکبر در روز قیامت به صورت های مورچه محشور می شوند.» نیز روایت است که «یحشر بعض الناس علی صور تحسن عندها القردة و الخنازیر؛ (12) بعضی از مردم در روز قیامت با چهره هایی محشور می شوند که میمون‌ها و خوک‌ها از آنان زیباترند.»

توضیح مطلب آن که انسان موجودی تک بعدی همانند فرشته یا حیوان نیست که عقل یا شهوت محض باشد،

بلکه معجونی از عقل و شهوت است که باید شهوت و غضب را تحت حاکمیت عقل تعدیل کرد یکی از مهم ترین آثار تعالیم وحیانی و فواید احکام الهی و نتایج تکلیف محوری دینی، تعدیل قوای انسانی و تثبیت جایگاه واقعی مقام خلیفه اللهی اوست. خداوند انبیاء و احکام را فرستاد و انسانها را مکلف به رعایت احکام کرد تا بوسیله آن تعادل قوا را حفظ کرد تا با حفظ آن از جاده انسانیت خارج نشود، بلکه صورت و سیرتی انسانی به خود بگیرد، ظاهر و باطن او هماهنگ و یکسان باشد. بنابراین، نتیجه شیرین تکلیف، تعدیل قوا و ثمر تلخ روی گردانی از آن ناهماهنگی و ناموزونی در شاکله وجودی انسان است.

2. اقامه قسط و عدالت اجتماعی

یکی دیگر از آثار تکلیف اقامه عدل است. این موضوع همیشه مورد بحث بوده و امروز نیز یکی از مباحث مهم مجامع علمی است. عنوان مزبور که بعد از تعدیل قوای انسانی قرار گرفته، روی عنایت و توجه خاصی بوده است، بدان جهت که اعتقاد ما بر این است که نتیجه تعدیل قوای انسانی تنظیم امور در نظام اجتماعی است، یعنی تا انسان قدرت نیابد که در میان قوای درونی خود تعادلی ایجاد کند برای وی اقامه عدل و قیام به قسط ممکن نخواهد بود، زیرا تحقق اجتماع به فرد است و تا در فرد اصلاح و تعادل ایجاد نشود جامعه اصلاح نخواهد شد. اگر افراد موجود در اجتماع انسانی در ادای حق نفس و خالق خویش ناتوان باشند، چگونه در احقاق حقوق یکدیگر توانمند خواهند بود.

در فلسفه اسلامی قاعده ای است که می گوید: «فاقد شیء نمی تواند معطی شیء باشد» به بیان دیگر، معطی شیء فاقد آن نیست.

بهره برداری از اصل مزبور در موضوع مورد بحث به این معناست که جامعه و امور اجتماعی پدید آمده از افراد و از اعمال آنهاست. افرادی که جامعه ای را شکل می دهند اگر از عدالت محروم باشند، آن جامعه نمی تواند جامعه ای عادل باشد، پس نباید انکار کرد که قدرت قیام به قسط و اعمال عدالت و اجتماع عدل پیشه، متفرع بر وجود افراد متعادل در جامعه است، چنان که در معنا و مفهوم عدل گفته شده که: «یضع الامور مواضعها؛ (13) عدل یعنی قراردادن هر چیزی در موضع و محل خویش». حال اگر کسی قادر نبود، قوای انسانی را در نهاد خویش متعادل سازد و از هر قوه ای در محل خود استفاده کند و اگر کسی همه افراط و تفریطها را در امور نفسانی و اعتقادی اعمال می کند آیا می تواند اقامه کننده عدالت و قسط در میان خانواده و جامعه باشد؟ هرگز! زیرا هر اثری مناسب مؤثر است و هر کاری مشابه کارگر، اگر مؤثر نامتعادل بود و کارگر ناموزون و مبدأ اثر در هرج و مرج: «فهم فی أمر مریج». (14) چگونه اثر معتدل، کار معتدل و موزون و هماهنگ از او پدید می آید؟ پس تعادل قوا فقط در پرتو ایمان به خداست، چون آن کس که تسلیم حق نیست، اسیر نفس است و آن کس که در اسارت نفس به سر برد، در قیام به عدل دستی نخواهد داشت.

نفس مسؤله و اماره همه لذات و منافع را برای خود و آلام و مضار را برای دیگران می خواهد و این عمل نفس، مجالی برای تحقق عدل باقی نمی گذارد، بلکه اساس عدل را ویران می سازد و قلمرو ظلم را گسترش می دهد. سر اینکه متدین راستین عادل است و مؤمن واقعی دادگر، آن است که عدل جزئی از دین و شعبه ای از مکتب اسلام است و مؤمنان مطابق دستور اسلام موظف به اقامه عدل شده اند: «انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان» (15) و رسول خدا (ص) یکی از مسؤولیتهای و تکالیف اصلی خود را از جانب خداوند قیام به عدل دانسته و فرمود: «و امرت لأعدل بینکم». (16) بسط عدل از مهم ترین اهداف رسالت (17) و بهترین دلیل لزوم دین داری و خدامحوری در

حیات انسانی (18) به شمار آمده است.

امیرمؤمنان علی (ع) برقراری عدل و برپایی قسط را لازم انجام تکالیف، ادای حقوق متقابل و مسئولیت پذیری افراد دانسته و فرمود: «فاذا أدت الرعية الى الوالى حقّه و أدّى الوالى اليها حقّها عزّ الحقّ بينهم و قامت منهاج الدين و اعتدلت معالم العدل» (19) زمانی که مردم حق رهبری را ادا کنند و رهبر حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزیز می شود و راههای دین استوار و نشانه های عدالت برقرار می گردد.

عدالت متاعی نیست که رایگان یا با بهای اندک به دست آید، شعار عدالت سردادن چون هزینه ای در بر ندارد بسیار آسان است، چنان که دشمنان انبیاء و ائمه و مخالفان دین، شعارشان عدالت خواهی، بلکه عدالت گستری بود. امروزه نیز همه سردمداران ظالم و مستکبران عالم این شعار را بسیار رساتر از متدینان سر می دهند، اما عمل به عدالت و عادل حقیقی بودن نیاز به ارکانی دارد که بدون آن پایه ها، خیمه عدل برپا نمی شود. حضرت علی (ع) برای استقرار بنای عدل چهار پایه و اساس را برشمرده است: «العدل على أربع شعبٍ: على غائص الفهم و غور العلم، و زهرة الحكم و رساخة الحلم، فمن فهم علم غور العلم، و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم، و من حلم لم يفرط في أمرة و عاش في الناس حميداً؛ (20) عدل بر چهارپایه استوار است: فکری عمیق، دانشی به حقیقت رسیده، دآوری نیکو و بردباری و حلمی استوار و مقاوم، پس کسی که درست تأمل کرد به حقیقت علم رسید و آن که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت سیراب گردید و کسی که حلیم و شکیبیا شد، در کارش زیاده روی نکرد و با مردم حیات و زندگی پسندیده ای داشت».

بنابراین، یکی از آثار و فواید دین داری و تکلیف مداری، عدالت گستری و قسط محوری در زندگی فردی و اجتماعی است.

اگر کسی مسئولیت دینی را پذیرفت در پرتو آن عادل بودن را پذیرفته است و اگر کسی خود را در مقابل تعالیم دین آزاد به حساب آورد و گردن به هیچ تکلیفی ننهاد، هر چند شعار عدالت بدهد یا به ظاهر خود را عامل عادل بداند نه عادل واقعی است و نه اعمال و رفتار او عادلانه است.

می توان گفت یکی از اهداف شارع در وضع تکالیف، نجات فرد و جامعه از ظلم و استقرار عدل در شخصیت وجودی فرد و اجتماع است. بسیاری از مسائل حقوقی و تکلیفی محدود به عدالت است و حقیقت عدالت را باید از وحی الهی با کمک عقل برهانی که آن نیز حجت شرعی است، تلقی کرد و در پرتو تکالیفی دینی آن را در جامعه محقق ساخت.

3. نجات از خواهشهای نفسانی

نفس دارای معانی متعددی است که یکی از آنها نیروی جامع صفات مذمومه است که اوصافی چون خشم و غضب، شهوت، بخل و حسد از آن سرچشمه می گیرند. این همان

معنایی است که انبیا و اولیای الهی از آن اجتناب می کردند، چنان که حضرت یوسف (ع) فرمود: «و ما أبرئ نفسي انّ النفس لأمارة بالسوء الا ما رحم ربّي؛ (21) و من نفس خودم را تبرئه نمی کنم، زیرا نفس قطعاً به بدی امر می کند مگر کسی را که خدا رحم کند.»

رسول خدا (ص) نیز درباره آن فرمود: «أعدى عدوكم نفسك التي بين جنبيك؛ (22) پلیدترین دشمن تو، نفس تو است که در دو طرف تو قرار دارد.» و حضرت امیر مؤمنان (ع) فرمود: «نفسك أقرب أعدائك اليك؛ (23) نزدیک ترین دشمن به تو هوای نفس تو است.»

دشمن تو نفس کافر کیش تو است / و آن هوای طبع بداندیش تو است

دشمن تو خود تویی ای تیره رو / دیگران را بی سبب دشمن مگو

در جان آدمی نفس و عقل به هم آمیخته شده اند، آن کس که عقل را کنار زد و تابع نفس نکوهیده و مذموم شد به چاه گمراهی افتاد: «افرأیت من اتخذ الهه هواه و أضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة؟» (24) پس آیا دیدی کسی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را دانسته گمراه گردانید و بر گوش و دلش مهر زد و بر دیده اش پرده نهاد.

در قرآن کریم مخالفت با هوای نفس موجب سعادت و ورود به نور است: «و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فانّ

الجنة هي المأوى؛» (25) و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و خویشتن را از هوا و هوس بازداشت، پس همانا جایگاه او بهشت است. متابعت از هوای نفس باعث شقاوت و دخول نار است: «و لو شئنا لرفعناه بها و لكنّه أخلد الى الأرض و اتبع هواه فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث؛» (26) اگر می خواستیم منزلت او را به واسطه آیاتی که به او عطا نمودیم بالا می بردیم، اما او به زمین گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد، پس مثل او همانند سگی است که اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی باز زبان از کام برآورد.

همه رذایل اخلاقی نتیجه پیروی از نفس اماره است، صفت بخل، چاپلوسی و سالوسی، حسد، شماتت، خبث، اسراف، ریا، شرّ، شرک، حرص، تهتک، فساد و صدها رذیلت دیگر اوصافی هستند که منشأ و سرچشمه آن هوای نفس و حب دنیا است. (27)

در حدیث آمده است که یکی از انبیاء ابلیس را پرسید با چه چیزی فرزندان آدم را فریب می دهی؟ گفت: با خشم و هوا، در واقع رذایل اخلاقی زمینه هبوط انسان را از مقام انسانیت فراهم می کند به همین جهت در جوامع روایی بسیار تأکید شده است که برای وصول به درجات رفیع، باطن خویش را از پلیدیهای نفس پاک سازید: «طهروا أنفسکم من دنس الشهوات، تدرکوا رفیع الدرجات». (28)

4. پی آمدهای هواپرستی

الف: کسی که در اسارت شهوت قرار گیرد، عقل و دین خود را از دست می دهد: «طاعة الشهوة تفسد الدین و العقل» (29) و غرض شارع حفظ سلامت عقل و دین است.

ب: شهوت رانی و هواپرستی از دامهای شیطانی است: «الشهوات مصائد الشیطان» (30) و بندگی شهوت اسارتی ابدی می آورد که آزادی در آن راه ندارد: «عبد الشهوة أسیر لاینفک اسره». (31) خواسته دین آن است که انسان آزادگی و حریت خویش را حفظ کند و در دام شیطان یا اسارت سلطان نفس نباشد.

ج: تعالیم الهی به منزله آب گوارا و زلالی است که از هر تشنه ای رفع عطش می کند، اما دستورهای هوای نفسانی به ظاهر عطش را کاهش می دهند، اما در واقع سم کشنده ای هستند که شخص هوا مدار را به هلاکت می رسانند: «الشهوات سموّم قاتلات» (32).

د: نازل ترین مرحله جهالت، جهل در بندگی هوای نفس است. ابتدای شرع بر معرفت بخشی و ارتقای علمی است، نه استقرار در جهل و نادانی. شالوده تعالیم اسلام در راستای ارتقای معرفت و اعتلای اندیشه و انگیزه پایه گذاری شده است. آن که در مرداب جهالت هوای نفس گرفتار است، قدرت و توان تحصیل معرفت و وصول به

منزلت را ندارد، پس اساس شریعت بر مبنای معرفت است و جست و جوی در معرفت و عمل به تکلیف با خواهشهای نفسانی سازگار نیست.

ه: شهوت رانی با حکمت اندوزی در انسان قابل جمع نیست، دلی که با خواسته های نفسانی رام باشد، نسبت به حکمت ورزی خام است، چنان که در حدیث آمده است: «لاتسکن الحکمة قلباً مع شهوة» (33) نیز در کلام امیر بیان حضرت علی (ع) وارد شده است که انتفاع حکمت بر عقلی که دستانش با زنجیر شهوت بسته شده حرام است: «حرام علی کلّ عقلٍ مغلولٍ بالشهوة ان ینتفع بالحکمة» (34) یکی از اهداف مهم تکالیف دینی، حکیم پروری است و لازم حکمت، عقل و قلب سلیم است، نه شهوت. آن کس که با شهوت عملی خو کرده از تکالیف دینی روی گردانده است و برای او حظی از حکمت نخواهد بود.

ح: آن کس که در مقابل حق تسلیم است و سر به آستان ربوبی فرود می آورد خواهشهای نفسانی را در درون خود خوار و ذلیل ساخته و می تواند جوانمردی و مروّت خویش را حفظ کند، اما آن که حاضر نیست در مقابل حق تسلیم باشد و خواهش هوای نفس را بر خواسته حق ترجیح می دهد، خود را از جوانمردی ساقط کرده است: «من زادت شهوته قلّت مروّته» (35).

ناگفته نماند هدف شارع و مقصود شریعت تعدیل غرایز و تمایلات نفسانی است، نه تعطیل آنها، یعنی هرچه هوای مسموم نام دارد و هوس منحوس محسوب می شود نکوهیده است و هرچه مقتضای غریزه و طبیعت است باید هدایت شده، آنگاه حمایت شود.

5. دوری از رذایل اخلاقی و مفساد اجتماعی

بزهکاری کودکان و نوجوانان، جنایت برخی از جوانان و خیانت خائنان در جامعه، غالباً به جهت عدم آگاهی آنان از تعالیم و تکالیف دینی است. احکام و تکالیف دین تنظیم شده تا انسانها از ابتدای بلوغ عقلی با آشنایی و عمل به آن بتوانند شخصیت اصیل خویش را بشناسند و آن را حفظ کنند.

از این رو پای بندی به تکالیف دینی موجب اجتناب از رذایل اخلاقی است. تجربه عملی ثابت کرده است که غالب جانیان از خانواده هایی هستند که پای بندی به مذهب ندارند. برای برخی از غربیها نیز این مطلب ثابت شده که مفساد اخلاقی در میان خانواده هایی که به کلیسا نمی روند بیشتر به چشم می خورد، در متون دینی آیات و روایات بسیاری وارد شده که دین داران را مقيّد به اجتناب از رذایل اخلاقی کرده است، غرور، کبر، حسد، کذب، غیبت که منشأ بسیاری از رذایل اخلاقی و مفساد اجتماعی است در دین به شدّت از آنها نهی شده و شخص دین دار مکلف به ترک آنهاست.

از توجه به زندگی و حیات انبیاء در قرآن کریم به دست می آید که مهم ترین وظیفه و رسالتی که از ناحیه خدا بر عهده آنان نهاده شده مبارزه با رذایل اخلاقی و مفساد اجتماعی است. خداوند وقتی صالح پیامبر را برای قوم ثمود فرستاد توصیه هایی درباره تکالیف الهی فرمود. سپس آنان را مخاطب قرار داد که: «ولاتعثوا فی الأرض مفسدین؛ (36) و در زمین به فساد و تبهکاری برنخیزید». و چون مردم آن منطقه اهل اسراف و تبذیر بودند خداوند فرمود: «ولاتطیعوا أمر المفسرین* الذین یفسدون فی الأرض و لایصلحون؛ (37) و از رفتار رؤسای اسراف کار اطاعت نکنید که آنان در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی شوند».

در زمان لوط پیامبر، چون قومش به عملی شنیع مبتلا بودند خداوند به او دستور داد به مردم بگوید اطاعت خدا را پیش گرفته و تکلیف الهی را انجام دهند و از عمل زشت اجتناب کنند: «اذ قال لهم أخوهم لوطُ الا تتقون* ائی

لکم رسولٌ أمينٌ * فاتَّقُوا اللَّهَ و اطِيعُوا... اُتَاتُونِ الذِّكْرَانِ مِنَ الْعَالَمِينَ * و نذرون ما خلق لکم ربکم من أزواجکم بل أنتم قومٌ عادون» (38) قوم شعیب چون به فساد کم فروشی و گران فروشی آلوده بودند خداوند به حضرت شعیب دستور داد قوم خود را به اطاعت خدا و انجام تکالیف الهی دعوت کند تا آن فساد ریشه کن گردد: «اذ قال لهم شعیب ألا تتقون * ائی لکم رسولٌ أمينٌ * فاتَّقُوا اللَّهَ و اطِيعُوا... اُوفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمَخْسِرِينَ * وزنوا بالقسطاس المستقیم * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ» (39)

قرآن حکیم درباره داستان همه انبیاء همین بیان را دارد که مخالفانشان چون از اوامر الهی اطاعت نمی کردند، اهل فسق و فساد و تباهی بودند. و همه فسق و فجور شخصی و مفساد اجتماعی، ریشه در تکلیف گریزی دارد. اما در مقابل آن بارزترین اثر و روشن ترین فایده تکلیف محوری برای فرد و جامعه زوال رذایل اخلاقی و مفساد اجتماعی است. (40)

اما با توجه به این که عقل و وحی با هم شالوده دین را شکل می دهند و انسانهای متعبد به تکالیف دینی نه تنها خردورزند، بلکه خردمندترین افراد جامعه هستند. پذیرفته نیست گفته شود اصلاح دنیا بر عهده اندیشوران است و دین داران باید به فکر آبادانی آخرت خویش باشند و آثار دین داری خود را آن جا دریافت کنند، یا کسی بگوید تکلیف برای مکلفان، جمود و رکود و سکون می آورد، در حالی که اصلاح دنیا نیاز به تحرک و جنبش و انقلاب دارد. چنین داوری درباره دین داران نتیجه تجاهل عمدی یا غفلت یا نگاه سطحی به دین و مانند آن است ولی با نگاه عمیق تر به متون دینی می توان به این نتیجه دست یافت که غرض از تکلیف، اصلاح و آبادانی دنیا و آخرت است. گام نهادن در مسیر دین و اجرای احکام آن هم می تواند منافع دنیوی را تأمین و هم منافع اخروی را تضمین کند.

مطلب اساسی در دین شناسی آن است که در متون دینی حقوق و تکالیف به هم آمیخته است، یعنی اگر داشتن زمین حاصل خیز، هوای سالم، آب فراوان و بهداشتی و دهها مزایای طبیعی دیگر حق انسان است همه آنها از منظر دین، گذشته از صبغه حقوقی دارای جنبه تکلیفی هستند و بر انسان واجب است که از این مواهب برخوردار شود، زیرا خداوند همه این امکانات را آفرید و آنها را مسخر بشر کرد و هستی آنها و مسخر بودنشان را به جامعه بشری اعلام داشت تا کسی نگوید دریا، صحرا، فضا، منظومه شمسی، و بالاخره مجموعه نظام سپهری در آثار اخلاقی و عرفانی متفکران دینی تأکید شده است که بهترین راه درمان بسیاری از بیماریها و معضلات اخلاقی بندگی و طاعت حق است. (41)

6. اصلاح و آبادانی دنیا و آخرت

برخی پنداشته اند، فلسفه تکلیف الهی برای بندگان فقط فراهم ساختن آخرتی آباد است. کسی که اهل نماز و روزه و حج و زکات است، باید به فکر اصلاح آخرت خویش باشد و هیچ گونه اشتغال فکری نباید در امور دنیوی داشته باشد، زیرا از کار آخرت باز می ماند، این تصور و پندار را تقویت و تبلیغ کرده اند که متدینان باید دنیا را به دیگران واگذار کرده و آخرت را به خوبی حفظ کنند. گویا آسیاب تکلیف بر محور آخرت می چرخد و دنیا از قلمرو آن خارج است. این عده گستره توهم خویش را توسعه داده و گفته اند: هدف دین و بعثت انبیاء نیز فقط دعوت به آخرت و خداست، نه اصلاح آبادانی دنیا، و فواید تکالیف در آخرت ظاهر و آشکار می گردد، نه در دنیا. دین داران باید برای آخرت خویش برنامه ریزی کنند و دنیا را به دست خردمندان جامعه بسپارند. سرانجام بشر را مأمور به بهره برداری و استیفای منافع کرد و جامعه را واداشت تا منافع عمومی را بر مصالح

شخصی مقدّم دارند و از فاسدان و مفسدان به زشتی یاد کرد و آنان را به کیفر تلخ محکوم دانست، اصول محوری مسائل از نظر قرآن عبارتند از:

1. در آیات فراوان از تسخیر سپهر و زمین و دریا سخن به میان آمده و اصل تسخیر برای آشنایان به قرآن حکیم مطلبی قطعی و شک ناپذیر است.

2. آیه «هو أنشأكم من الأرض و استعمرکم فیها فاستغفروه ثمّ توبوا الیه انّ ربّی قریبٌ مجیبٌ» (42) از اصل اصیل و پربرکت و مظلوم استعمار سخن می گوید، استعمار در فرهنگ قرآن به معنای طلب جدی و درخواست مؤکد عمران زمین، استخراج معادن، کوهها، دریاها، صحراها، جنگلها و ساحلها و... است. خداوند همه این امور را به طور «بکر» آفرید و فکرآباد کردن و بهره برداری از آنها را به بشر داد و دستور استیفای عادلانه منافع آن را صادر کرد و چنین اعلام داشت: «للرجال نصیبٌ ممّا کسبوا و للنساء نصیبٌ ممّا اکتسبن» (43) یعنی هم بر بشر واجب است که از عمق زمین تا سینه سپهر را آباد کند، و هم دسترنج او متعلّق به خود او است، نه به بیگانه، و هم در این بهره وری بین زن و مرد تفاوتی نیست.

در این استعمار میمون و مبارک، مستعمر خداست و او خواهان آباد کردن زمین است. محصول این آبادانی نیز عاید خود آبادگران است و در این عمران ظلم پذیری و ظلم کردن نیز جایز نیست. این واژه پربرکت بیش از واژه های دیگر مورد ظلم قرار گرفت و هم اکنون جزء منحوس ترین کلمات اجتماعی است، زیرا مستعمر محصول کار عامر را به خود اختصاص می دهد. قرآن حکیم بعد از طرح اصل استعمار، یعنی طلب جدی آباد کردن زمین برای خود آباد کننده، نه برای مستکبران ستم پیشه، فرمود: «هو الذی جعل لکم الأرض ذلولاً فامشوا فی مناكبها».

(44)

خداوند زمین را آفرید و آن را نرم و تسخیر شونده قرار داد و انسانها را مکلف به رفتن در فراز و فرود زمین کرد تا آن را تنها برای خود آباد کنند.

از آیه «ولقد مکّناکم فی الأرض و جعلنا لکم فیها معایش» (45) استفاده می شود که عناصر محوری استقلال اقتصادی جامعه بشری، یعنی بهره وری از منابع و منافع و مصالح اقلیم زمین و همه ظرفیتهای مناسب آن هم حق بشر و هم تکلیف الهی است، به طوری که بر مردم واجب است در اقتصاد مستقل باشند و اگر کوتاهی کنند مسؤول اند و در قیامت کیفر می بینند.

یک روی سگه استقلال اقتصادی، حق بشر است و روی دیگر آن تکلیف الهی.

چنین دینی که آستر و رویه جامعه بشری را حق و تکلیف می داند و دنیا و آخرت را ظاهر و باطن کسوت انسانی می شمارد و حرمت بشر را به اوج عروج خلیفه الهی می رساند تا آنجا که خداوند او را جانشین خود در عمران و آبادگری زمین قرار داده است، هرگز حقوق بشر را مهمل نمی گذارد و از منافع وی چشم نمی پوشد.

7. آزادی انسانها

از جمله اهداف و آثار تکالیف حقوق الهی، آزاد ساختن جامعه بشری از زنجیر اسارت است، دین آمده است تا بشر را از همه قیودات وضع شده از جانب قدرتمندان آزاد سازد.

انسان چون موجودی اجتماعی است روابطی با دیگر افراد جامعه دارد. برخوردها و روابط او در مقابل دیگران تکالیفی را برای او به وجود می آورد که این تکالیف، یا باید منشأ الهی داشته باشد یا منشأ بشری. برای اینکه دیگران با وضع قوانین با نگاه سودگرایی او را به تکالیف بشری مکلف نسازند خداوند با وضع شریعت، تکالیف او

را تعیین ساخته است، پس زندگی اجتماعی بدون تکلیف مفهوم ندارد. حال آیا تکالیف الهی برای انسان مطلوب تر است یا تکالیف وضع شده با عقول ناقص بشری؟

پاسخ بسیار روشن است، حکمت تکالیف الهی، رهایی از قید و بندهای بشری است، نه محدودیت. تکالیفی که انبیای الهی در قالب شرایع آسمانی به بشریت ارزانی داشته اند دقیقاً در همین راستاست، یعنی آنها آمده اند تا بندهایی را که هواهای نفسانی از درون و غلهای حاکمان طاغوتی از بیرون بر دست و پاهای بشر بسته بودند بگشایند، در قرآن فرمود: «آنان که پیامبر خویش را اطاعت می کنند پیامبر آنان را به کارهای نیکو امر و از کارهای ناپسند نهی می کند و برای آنان امور پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام و آنان را از قید و بندهایی که داشتند آزاد می سازد، پس ایمان آورندگان و یاری کنندگان او جزء رستگارانند». (46)

در مقابل این دسته، آنان که به اصول اعتقادی ایمان نیاورده و به تکالیف الهی گردن نهاده و بر صراط مستقیم حق گام نگذاشته اند در بند جهالت و قید غفلت اسیرند و آن کس که سر در کوی او نگذاشته آزاده نیست: «لقد حقّ القول علی أكثرهم فهم لایؤمنون * انا جعلنا فی أعناقهم أغلالاً فیهی الی الأذقان فهم مقمحون» (47) در فرهنگ آسمانی اسلام، آزادی مرهون تکلیف محوری و اسارت اثر تکلیف گریزی است و به همین دلیل در بسیاری از آیات، فلاح و رستگاری و حریت و آزادی وصفی برای مؤمنان و اسارت و بردگی خصلتی برای کافران به شمار آمده است.

8. کمالات معنوی

در فصول گذشته به این نکته اشاره شد که انسان از نگاه قرآن، خلیفه خدا در زمین است و برای وصول به چنین مقامی خلق شده است، توضیحی که هم اکنون به آن اضافه می شود این است که در انسان تکوّن یافته دو صفت ذاتی وجود دارد، یکی اینکه از لحاظ درجه هستی موجودی ناقص است و دیگر اینکه دارای استعداد و قابلیت خلافت الهی و جانشینی خدا در زمین است. اگر خلافت متعین به انسان است، قوه و قابلیت هم در او قرار داده شده و می تواند به آن مقام راه یابد (نه اینکه در او فعلیت داشته باشد، بلکه او بالفعل حیوان است و بالقوه انسان)، پس مقام خلافت از میان مخلوقات برای انسان آمده است خدا آدمی را برای جانشینی خویش آفرید. او را جامع جمیع صفات الهیه قرار داد تا بتواند آیین تمام نمای کمالات او باشد.

با جمالش چون که نتوان عشق باخت / از کمال لطف خود آیین ساخت
بنابراین، وصول به این مقام که کمال و سعادت انسان به شمار می آید، برای همه افراد به اندازه استعدادشان فراهم است. غرض از وجود تکالیف الهی برای بندگان، تکمیل و رساندن آنان به ذروه سعادت است، چون انسان موجودی ناقص است و قابلیت کمال هم در او وجود دارد. بنابراین تکالیف شرعی برای جبران نقص و کامل کردن او به منظور تحصیل کمالات معنوی است که آثار آن تعدیل قوای نفسانی و نجات از هوای نفس و آزادی از قید و بندهای دشمن درون و بیرون است.

نتیجه گیری

از مجموعه مباحثی که در این مقال تحت عنوان آثار و اهداف حق و تکلیف بیان شد استفاده می شود که می توان برای آثار و اهداف مراتب و اقسامی قائل شد که برخی ابتدایی و برخی میانی و برخی نهایی اند.

اهداف ابتدایی عبارت است از نظم ظاهر، امنیت عادی و اجتماعی و رعایت حقوق دیگران، گرچه بر اساس ترس از کیفر قضایی باشد.

هدف میانی و متوسط عبارت است از عدل واقعی، امنیت معقول و رعایت حقوق دیگران به استناد فضیلت عدالت که در نهاد انسان تعبیه شده است و لذت آن در کام دل جلوه می کند.

هدف پایانی عبارت از نیل روح متکامل به مقام شهود حقیقت و نورانی شدن حقیقت آدمی و وصول به حقیقت است.

پی نوشت ها :

1. نهج البلاغه، خطبه. 32.
2. و 50. نهج البلاغه، خطبه. 32.
3. نهج البلاغه، خطبه. 193.
4. خلاصه تعالیم اسلام، ص 17 - 19.
5. سوره اسراء، آیه. 84.
6. رساله سه اصل، ص 29 - 30.
7. شرح جنود عقل و جهل، ص 283 - 284.
8. شرح چهل حدیث، ص 531 - 532.
9. شرح دعای سحر، ص 26.
10. الکافی، ج 2، ص 309.
11. علم الیقین، ج 2، ص 901.
12. نهج البلاغه، حکمت. 437.
13. سوره ق، آیه. 5.
14. سوره نحل، آیه. 90.
15. سوره شوری، آیه. 15.
16. سوره حدید، آیه. 25.
17. سوره مائده، آیه. 8.
18. نهج البلاغه، خطبه. 216.
19. همان، حکمت. 31.
20. سوره یوسف، آیه. 53.
21. بحارالانوار، ج 67، ص 36.
22. غررالحکم، ص 234.
23. سوره جاثیه، آیه. 23.
24. سوره نازعات، آیات 40 - 41.
25. سوره اعراف، آیه. 176.

26. تحف العقول، ص 330.
27. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 344، غررالحکم، ص 240.
28. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 344، غررالحکم، ص 304.
29. همان، ص 343.
30. همان، ص 346.
31. غررالحکم، ص 304.
32. همان، ص 58.
33. شرح غررالحکم، ج 3، ص 404.
34. غررالحکم، ص 305.
35. سوره اعراف، آیه 74.
36. سوره شعراء، آیات 151 - 152.
37. همان، آیات 161-163 و 165 - 166.
38. همان، آیات 177 - 179 و 181 - 183.
39. رجوع شود به سوره های عنکبوت، آیه 45، سوره نور، آیه 21؛ سوره یوسف، آیه 24؛ سوره اعراف، آیات 28 و 142؛ سوره هود، آیه 85؛ سوره یونس، 91؛ سوره قصص، آیه 77 و....
40. رک احیاء العلوم، معراج السعادة، شرح جنود عقل و جهل.
41. سوره هود، آیه 61.
42. سوره نساء، آیه 32.
43. سوره ملک، آیه 15.
44. سوره اعراف، آیه 10.
45. همان، آیه 157.
46. سوره یس، آیات 7 - 8.